

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



دانشکده سینما و تئاتر

پایان نامه تحصیلی جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته ادبیات نمایشی

عنوان

بررسی تطبیقی شخصیت پردازی در درام کلاسیک و
حماسه با نگاهی به افسانه های تباری و حماسه گیلگمش

استاد راهنما

دکتر فرزانه سجودی

عنوان بخش عملی

نمایشنامه راز معدن خوابگردها

استاد راهنمای بخش عملی

شهرام زرگر

استاد مشاور

دکتر اسماعیل شفیعی

نگارش و تمقیق

مهدی پرتوی پیروز

آبان ۸۹

تعهد نامه

اینجانب اعلام می دارم که تمام فصلهای این پایان نامه و اجزاء مربوط به آن برای اولین بار (توسط اینجانب) انجام شده است. برداشت از نوشته ها، کتب، پایان نامه ها، اسناد، مدارک و تصاویر پژوهشگران حقیقی یا حقیقی (فارسی و غیرفارسی) با ذکر مآخذ کامل و به شیوه تحقیق علمی صورت گرفته است.

بدیهی است در صورتی که خلاف موارد فوق اثبات شود مسوولیت آن مستقیماً به عهده اینجانب خواهد بود.

تاریخ

امضاء

تقدیر و تشکر:

تقدیر و سپاس ویژه از استاد بزرگوار بخش تئوری این پایان نامه؛ جناب آقای دکتر فرزاد سجودی که همواره مرا از راهنمایی های خود بهره مند ساختند.

سپاس فراوان از استاد گرامی جناب آقای شهرام زرگر که راهنمایی بخش عملی پایان نامه را به عهده داشتند و در نگاشتن نمایشنامه یاریم کردند.

تقدیر و تشکر از جناب آقای دکتر اسماعیل شفیع استاد مشاور این تحقیق، که با صبر و حوصله اینجانب را مورد مشاوره قرار دادند.

با تشکر از:

ریاست محترم دانشکده سینما و تئاتر،

خانواده عزیزم و کلیه دوستانی که مرا در تکمیل این پایان نامه همراهی نمودند.

چکیده:

پژوهش حاضر به بررسی تطبیقی شخصیت پردازی در درام کلاسیک و حماسه با تمرکز بر افسانه های تبای اثر سوفوکلس و حماسه گیلگمش می پردازد. برای دست یافتن بدین منظور علاوه بر ذکر پیشینه تحقیق در فصل دوم، نظریه های مربوط به شخصیت پردازی در درام و حماسه مورد مطالعه قرار گرفت. همچنین نظریاتی پیرامون اسطوره شناسی نیز بررسی و عنوان گشت. سپس دو متن گیلگمش و افسانه های تبای به تفکیک به لحاظ شخصیت پردازی مطابق نظریات یادشده در فصل سوم، مورد بررسی قرار گرفت. نتایج حاصل با هم تطبیق داده شد تا نقاط تشابه و افتراق شخصیت پردازی در حماسه و درام کلاسیک و دو اثر گیلگمش و افسانه های تبای روشن گردد و نتیجتاً مطابقت شخصیت پردازی در این دو اثر اثبات شد.

در انتهای پایان نامه علاوه بر واژه نامه انگلیسی به فارسی، ضمیمه ای جهت ارجاعات بیشتر دانش پژوهان جهت آشنایی با تمدن بین النهرین باستان در نظر گرفته شده است که برای آشنایی بیشتر با فضای حماسه گیلگمش ضروری به نظر می رسد.

کلید واژه: شخصیت، قهرمان، حماسه، درام کلاسیک، اسطوره، گیلگمش، ادیپوس.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	فصل یکم: کلیات تحقیق
1-1-1-1	بیان مسئله
8-2-1	اهداف تحقیق
8-1-2-1	اهداف اصلی
8-2-2-1	اهداف فرعی
8-3-1	سوالات تحقیق
9-4-1	روش تحقیق
	فصل دوم: پیشینه تحقیق
11-1-2	بررسی پیشینه شخصیت پردازی در حماسه گیلگمش
11-1-2-1	بررسی و تطبیق دو شخصیت گیلگمش و اسکندر
13-2-1-2	تطبیق دو شخصیت گیلگمش و مینوس
16-2-2	بررسی پیشینه شخصیت پردازی در افسانه های تباری
16-1-2-2	خواهنگی ادیبوس
	فصل سوم: چارچوب نظری
22-1-3	شخصیت پردازی
22-1-3-1	معنی واژه شخصیت یا کاراکتر
22-2-1-3	تعریف شخصیت
23-3-1-3	تعریف شخصیت پردازی
23-4-1-3	چگونگی شخصیت پردازی
28-2-3	شخصیت پردازی قهرمان
28-1-2-3	شخصیت پردازی قهرمان در درام کلاسیک
40-3-3	شخصیت و اهمیت آن در درام و داستان
42-4-3	اسطوره
42-1-4-3	اسطوره شناسی
44-2-4-3	شخصیت اسطوره ای
50-3-4-3	شخصیت های قهرمان در حماسه اسطوره ای

فصل چهارم

- 52 1-4- شخصیت پردازی در حماسه گیلگمش
- 55 1-1-4- مرگ در نزد اقوام بین النهرین
- 60 2-1-4- طبقه بندی ویژگی های شخصیت و شخصیت پردازی در گیلگمش
- 61 3-1-4- کتیبه گیلگمش
- 62 2-4- شخصیت پردازی در افسانه های تباى
- 68 1-2-4- نگرش دین المپی
- 69 2-2-4- طبقه بندی ویژگی های شخصیت و شخصیت پردازی در افسانه های تباى
- 71 3-2-4- سوفوکل
- 72 3-4- بررسی تطبیقی شخصیت پردازی در حماسه گیلگمش و درام کلاسیک افسانه ای تباى
- 72 1-3-4- مقایسه ویژگیهای شخصیت اسطوره ای حماسه و شخصیت در درام کلاسیک
- 75 2-3-4- بررسی تطبیقی شخصیت اسطوره ای گیلگمش و شخصیت دراماتیک ادیپوس
- 79 3-3-4- طبقه بندی شباهتها و تفاوتهاى شخصیت پردازی در حماسه گیلگمش و درام کلاسیک افسانه ای تباى

فصل پنجم

- 82 1-5- نتیجه گیری و جمع بندی
- 85 فهرست منابع مطالعاتی
- 88 ضمیمه تحقیق
- 111 واژه نامه انگلیسی به فارسی

بخش دوم/عملی پایان نامه

- 116 نمایشنامه راز معدن خوابگردها

فصل يكه

كليات تحقيق

1-1- بیان مسئله:

به طور یقین علاقه شخصی ام به مبحث شخصیت پردازی قهرمان در درام کلاسیک و حماسه بویژه افسانه های تباى و اسطوره گیلگمش، در انتخاب موضوع نقش بسزایی داشت. کلود لوی استروس¹ که به گمان بسیاری نامدارترین انسان شناس معاصر است درباره اهمیت اسطوره معتقد است: «اسطوره "آئینه درشت نمای" طرز تفکر ماست». (استرواس 1376: ص 96) و یا در جای دیگری در همین رابطه اظهار می کند: «فکر می کنم چیزهایی را که از دست داده ایم که احتمالاً باید سعی کنیم مجدداً آنها را بدست آوریم. تردید دارم که در این جهان و با این گونه تفکر علمی که ناچاریم دنبال کنیم آن چیزها را دقیقاً همان گونه که بودند به دست آوریم. با این حال، می توانیم تلاش کنیم که از وجود و اهمیتشان مطلع شویم». (استرواس 1376: ص 22) به عقیده جوزف کمبل²: «اسطوره ها سرخ هایی به سوی عمیق ترین توان های معنوی ما هستند، و می توانند ما را به شادی، اشراق، و حتی جذب رهنمون شوند». (کمبل 1388: ص 14) اما گذشته از علائق شخصی و عبرت آموز بودن و تکرار پذیری تاریخ، طی تحقیقاتی که انجام دادم متوجه این نکته شدم که لااقل در کشور ما در این زمینه (حماسه گیلگمش) کمتر کار شده است و پژوهش - های موجود در باب اساطیر و حماسه و قهرمانانش، بیشتر درباره اساطیر یونان باستان و یا تطبیق آن با اساطیر ایران است. در صورتیکه به نظر می رسد اسطوره گیلگمش به عنوان نخستین حماسه بشری، نسبت به سایر حماسه ها مهجورتر مانده است، همانطور که بوکهارت³ اظهار می کند: «جای تأسف است که این حماسه را، که در سادگی و عظمت بایست در زمره ی مهمترین آثار ادبی جهان محسوب شود، جز اهل فن دیگران کمتر می شناسند». (بوکهارت 1383: ص 12) که تطبیق حماسه گیلگمش با درام کلاسیک می تواند جنبه نوآوری این پژوهش محسوب شود. حماسه ای که از دل نخستین تمدن بشری؛ سومر برآمده است. «گیلگمش بیگمان نخستین قهرمان تراژیک است که ما در تاریخ فرهنگ جهان می شناسیم». (ستاری 1384: ص 3) ولی درباره خود حماسه: «حماسه و روایت افسانه ای - تاریخی گیلگمش روایتی است از دوازده لوح آکادی هزاره دوم ق.م که در فلسطین و قسمتهایی از آسیای صغیر (بغازکوی) یافت شد که به حدود 1200 ق.م باز می گردد. این حماسه روایت بلند و استادانه رویدادهایی است که از زندگی گیل گمش شهریار

۱ - Claude Lévi-Strauss

۲ - Joseph Campbell

۳ - George Burckhardt

سومری شهر اوروک^۱، یا ارخ کتاب مقدس، و در چارک اول هزاره سوم ق.م سخن می گوید. گیل گمش در گزارش شهریاران سومر پنجمین پادشاه سلسله شهریاری اوروک است که صد و بیست سال زندگی کرده است. حماسه گیلگمش از اودیسه هومر، ژرف تر و در توجه به آرزوهای انسان و محدودیت های فیزیکی وی از غنای فلسفی بیشتری برخوردار است. این حماسه از یکپارچگی ادبی خاصی برخوردار است که از این روایت داستانی حماسی - فلسفی برآورده است». (گری 1378: صص 62-63) ژیران در این رابطه ادامه می دهد: «متن اصلی که در اختیار ماست، بازیافته از کتابخانه آشور بانیپال در نینوا، و تاریخ آن سده هفتم ق م است. منظومه شامل دوازده سرود است که هر یک سی صد مصرع دارد. به هر حال، منظومه گیلگمش بسیار کهن است، زیرا یک قطعه بابلی آن بازمانده که مربوط به آغاز هزاره دوم ق م می باشد.» (ژیران 1386: ص 98)

بدین ترتیب احساس کردم که به پژوهش و تطبیق بیشتری در این زمینه نیاز است و از طرفی دیگر چون شخصیت های درام کلاسیک به شخصیت های اساطیری حماسه قرابت بیشتری دارند برای تطبیق در نظر گرفته شد. ارتباط این دو را می توان از این طریق نیز جستجو کرد که: «پیگیرترین نظریه ها حاکی از آن است که تئاتر از دل اسطوره و آیین به در آمده، و رشد و نمو یافته است ... داستانها یا اسطوره ها معمولاً در اطراف آیینها بوجود می آیند، تا آنها را توضیح دهند، توصیف کنند، و یا به صورت آرمان درآورند. این اسطوره ها عموماً حاوی عناصری مبتنی بر وقایع، یا اشخاص واقعی هستند، هر چند معمولاً تا حد زیادی در داستانها تغییر ماهیت داده اند. اسطوره گاه حاوی نماینده آن نیروی فوق طبیعی است که از طریق آیین تقدیس می شود، یا قبیله می شود، یا روشد تا از طریق اجرای آیین آن را تحت تأثیر قرار دهد. لذا مجریان آیین یا شرکت کنندگان در مراسم، نقش شخصیت های اساطیری یا نیروهای فوق طبیعی را بازی می کنند و این اجرای نقش نشانه، یا آغاز پیدایش یک صحنه دراماتیک است.» (براکت 1383: ص 30)

اما افسانه های تبای اثر سوفوکلس بسیار غنی تر و شناخته شده تر از سایر درام ها است «ادیپوس مردی است جوینده و خواستار دانائی و این خواستن نه چیزی است که به اراده وی باشد. گرچه مردی است با اراده خطیر، اما عشق به دانایی در وی چیزی است برتر و بیرون از اراده.» (مسکوب 1385: ص 9) در ادامه اهمیت قهرمانهای افسانه های تبای می توان گفت: «در واقع آنتیگون بیش از هر بنمایه اساطیری دیگر در غرب مورد تقلید و

۱ - Uruk

اقتباس گرفته است. هیچ شخصیت ادبی و شاعرانه ای پس از یونان باستان، حتی آدم های درام های شکسپیر، به اندازه آنتیگون قابلیت نوشدگی نداشتند». (ستاری 1384: ص 24) جرج استاینر¹ از بزرگترین پژوهندگان ادبیات و اسطوره شناسی تطبیقی می نویسد: «در واقع یک مشت اساطیر یونانی، وجدان غربی را ساخته و پرداخته است. اما من نمی دانم چرا این پیوند به مدت هزاران سال دوام آورد و دفع نشد؟ چرا آنتیگون و بسیاری از چهره های دیگر (اورفه، پرومته، هرکول، آگاممنون و دار و دسته اش، ادیپ، اولیس، مده)، کل مراجع رسمی هوش و عاطفه سراسر تمدن غرب محسوب می شوند؟ ... چرا پس از سوفوکل، در حدود صد آنتیگون، آفریده شده است؟» (استاینر 1984: ص 127) همانند حماسه در اینجا نیز نقش خدایان را می بینیم که: «چون خدایان از سر رشک و حسد، مزیت کلان بیمارگی را برای خود نگاه داشته اند و اراده کرده اند که مرگ، تقدیر محتوم آدمی باشد که آفریده شده است تا کمر به خدمت آنان ببندد». (ستاری 1384: ص 3) مشابهت نقش خدایان در رقم زدن تقدیر زندگی قهرمان درام و حماسه بسیار برجسته است. «قهرمان سومری که زیر سلطه این تقدیر محتوم تراژیک است، یادآور بعضی از شخصیت های تراژدی یونان است». (موسکاتی 1963: ص 47)

در مقدمه افسانه های تبای آمده است: «دنیای تراژدی ادیپوس، دنیای دوگانه و ناهمساز خدایان و آدمیان است که هر یک قوانین خاص خود را دارند، از هم جدا و بیگانه اند و آنگاه که بهم برخوردند آرمیانند که علی رغم ناموس و ضرورت هستی خویش باید به اراده خدایان سر فرود آرند ... جهانی که ما در آن بسر می بریم سرشار از خدایان ناسازگار است که با هم سر آشتی ندارند.» (مسکوب 1385: صص 22-23) گیلگمش نیز دچار این ناامیدی به چشم انداز آینده و تقدیرش است و با دیدن مرگ انکیدو مرگ خود را پیشاپیش می بیند. «در سومر و مصر، معتقدات مربوط به جهان پس از مرگ، متفاوتند. مصریان به ادامه زندگی زمینی پس از مرگ، مطلقاً ایمان داشتند و سومریان برعکس. در فرهنگ و تمدن سومری، اعتقاد به جهان ماوراء، چندان عمیق نیست، بلکه گنگ و مبهم است و کلاً باور به زندگی دردناک در جهان زیر زمینی پس از مرگ داشت.» (موسکاتی 1963: ص 62) باور به چنین حیاتی حزن انگیز در این جملات مشهود است: «در متنی سومری از زبان تازه در گذشته ای چنین آمده است:

من دیگر انسانی نیستم که از بینایی بهره مند است،

1 - George Steiner

جایم بر گرد و خاشاک است و در میان بدکاران بسر می برم.

خوابم مشوش است و با جنایتکاران همدمم.

خواهرم، دیگر نمی توانم از تختخواب مسکینم برخیزم». (ستاری 1384: ص 44)

پس مسئله گیلگمش تسلیم شدن در برابر مرگی چنین دهشت بار است که دست به دامان خدایان می شود، اما چون خدایان جاودانگی را تنها برای خود می خواهند او نیز به سرنوشتی شبیه قهرمان تراژیک درام یونان باستان دچار می شود. از اینرو عجیب نیست که قهرمان برخاسته از این نوع تفکر و تلقی درباره مرگ و جهان پس از آن، اینچنین آشفته و ژولیده، غمبار پی زندگانی جاوید برآید و کوهها و دریاها را مرگبار را پشت سر نهد تا با اوت نه پیش تیم یا همان نوح عبری که جاودانگی را یافته ملاقات کند و راز بزرگ را از او پرسد. پس گیلگمش با نگهبان دروازه آفتاب (کژدم - انسان) چنین گفت: «راه من از دردها می گذرد؛ درد وحشتناک غم، نصیب من است. بایستی در ناله و شکوا روزهای خود را سر کنم؟ به من رخصت فرما، داخل کوهستان شوم، تا اوت نه پیش تیم را ببینم و زندگی را از او بپرسم، چه او آن را یافته. بگذار، بروم، تا من هم زندگی را به دست بیاورم.» (بوکهارت 1383: ص 74) آنگاه سی دوری سابت، او را پند می دهد، پندی که هنوز هم از میان کوره راهها و دالانهای بسیار دور و دراز تاریخ این الواح گویی بشر امروزی را نیز مخاطب قرار می دهد و می گوید:

«گیل گمش! به دنبال چه از این دست در تک و پوئی؟»

حیاتی را که می جوئی باز نخواهی یافت.

آن زمان که خدا آن به آفرینش آدمی آستین بر زدند

مرگ را نصیبه او کردند

و حیات در کف ایشان است که مر آن را با خود نگه داشته اند!

پس تو، گیل گمش - که نوش خوار بادی! -

روز و شب به شادی می گذار.

هر روز نشاطی نو می کن.

روز و شب به پای کوبی و رامشگری بگذار.

جامه ها ات پاک باد!

موی شسته و اندام پاکیزه کرده

در کودکی ببین که دست خویش در دست تو دارد!

باشد که محبوب تو بر سینهء تو نشاط کند

که آن چه از آدمی ساخته تواند بود همه این است!» (شاملو 1387: صص 144-143)

درباره سوفوکل خالق اثر افسانه های تبای خاطر نشان می شوم که وی نخستین کسی است که برای نمایشنامه های خود طرحی معین تنظیم کرده است و حادثه ای هم در آن بوجود آورده است. بعلاوه وی اولین نویسنده ای است که اشخاص حقیقی و واقعی از برای داستانهای خود خلق کرده است. همچنین وی: «بزرگترین درام نویس دنیای قدیم است که هنوز تا به امروز کسی جز شکسپیر نتوانسته به پایه عظمت مقام او در شعر و درام برسد. سوفوکل در عهد پریکلس یا در عصر طلایی یونان زندگی می کرد و بسیار مورد توجه و عنایت شخص پریکلس بود چنانکه ابتدا به سمت خزانه داری کل آتن منصوب گردید و سپس به سپهسالاری قشونی که از طرف پریکلس به ساموس می رفت ارتقاء یافت ... سوفوکل مردی متدین و باتقوا بوده است بطوریکه گاهی او را به سمت کاهنی نیز منسوب می کرده اند ... سوفوکل یکصد و سیزده نمایشنامه نوشته است که امروزه همه آنها از بین رفته است الا هفت تای آنها و معلوم نیست از این هفت نمایشنامه کدام را مقدم بر دیگری نوشته است. وی بیست مرتبه به اخذ جوایز مختلف که از برای بهترین اشعار و نمایشنامه ها اعطا می شد نائل آمد: نخستین جایزه را در بیست و پنج سالگی گرفت و آخرین جایزه را در هشتاد و پنج سالگی. وی تا مدت سی و پنج سال فرمانروا و صاحب اختیار مطلق تئاتر یونان بود و نفوذ و قدرت او در قلمرو کار خویش حتی از اقتدار پریکلس هم در امور دیوانی افزون بود. جامعه یونان چنان حس و علاقه و احترامی به او داشت که هرگز تا آن زمان هیچ حرمتی را تا پایان عمر نسبت به کس دیگر ابراز نکرده بود. ارسطو آثار سوفوکل را همیشه در پیش دست خود می گذاشته است و حتی به هنگام خفتن نیز آنرا مطالعه می نموده است. درام به سبک و روشی که امروز در میان ما معمول است از ابتکارات سوفوکل می باشد.» (سعیدی 1387: صص 9-13) بدین ترتیب افسانه های تبای را برای بررسی تطبیقی با حماسه گیلگمش برگزیدم. ضمناً یادآور می شوم که هر دو اثر بصورت منظوم تألیف گشته اند که تطبیق آن دو را آسان تر می نماید.

در این پژوهش قصد دارم تا به شخصیت پردازی تطبیقی در درام کلاسیک و حماسه با تمرکز بر افسانه های تبای و حماسه گیلگمش پردازم و شباهتها و تفاوتهای شخصیت قهرمان، و قهرمان اسطوره- حماسه را بررسی نموده و اهمیت شخصیت پردازی و نقش خدایان را به دست داشتن در سرنوشت قهرمانان هر دو اثر تبیین کنم و پرسش های تحقیق

را پاسخ گویم. از مهمترین موانع تحقیق دور بودن زمان نگارش این آثار بویژه حماسه گیلگمش می باشد که پژوهشگران مختلف طی قرن نوزدهم تا کنون بر سر مواردی نظیر منشأ شکل گیری اولیه اسطوره، تاریخ نگارش، تکمیل شدن و غیره با یکدیگر اختلاف نظر دارند. «هنوز نمی دانیم که مأخذ اصلی داستان شگفت آفرینش از کدامین دیار است؛ از سومر یا بابل، از بنی اسرائیل یا یک قوم سامی نژاد دیگر؛ تنها آنچه حقیقتی بزرگ است این که، منظومه گیلگمش یکی از بزرگترین و کهن ترین محصولات فکر بشر در تمام خطه ی مشرق زمین به شمار می آید» (منشی زاده 1382: صص 15-16) علاوه بر آن در باب چگونگی پیدایش تمدن بین النهرین، تاریخ دقیق آن و منشأ اصلی قوم یا اقوام ساکن در این محدوده و به خصوص تمدن سومر، هنوز به طور یقین برای محققان معلوم نگشته است و خود دارای چند نظریه می باشد. بررسی های نسبتاً جدیدتر پروفیسور ساموئل کرامر^۱ که استاد دانشگاه پنسیلوانیا است تاریخ مجموعه نوشتارهای سومری را به هزاره سوم پیش از میلاد می رساند در صورتیکه یانیک بلان^۲ معتقد است: «زمان تالیف آن به دوران بابلی کهن، اوائل هزاره دوم ق.م می سد». (بلان 1384: ص 47) به هر ترتیب مشکلات دیگری که پژوهشگر به آن دچار می شود شامل تاریخی بودن شهریاری به نام گیلگمش از نظر تطبیق بهتر، شکستگی الواح کشف شده و نتیجتاً افتادگی جملات است که این نقص در قسمتهایی نظیر: گیل گمش و گاو آسمانی، مرگ گیل گمش و قسمت سومری گیل گمش کاملاً مشهود است که محقق را به طور کامل در جریان وقایع قرار نمی دهد، اما درباره موانع تحقیق در آثار سوفوکل اینکه: او یکصد و سیزده نمایشنامه نوشته است که امروزه همه آنها بجز هفت تا از بین رفته است و معلوم نیست از این هفت نمایشنامه کدام را مقدم بر دیگری نوشته است.

۱ - Samuel Noah Kramer

۲ - Yannick Blanc

2-1- اهداف تحقیق

1-2-1- اهداف اصلی:

1. تبیین بررسی شباهتها و تفاوت‌های شخصیت پردازی در درام کلاسیک و حماسه با نگاهی به افسانه های تباى اثر سوفوکلس و حماسه گیل گمش
2. تبیین اهمیت شخصیت پردازی در درام کلاسیک و حماسه با نگاهی به افسانه های تباى و حماسه گیل گمش

1-2-2- اهداف فرعی:

1. تبیین اهمیت تاریخی شخصیت پردازی در درام کلاسیک و حماسه
2. بررسی شخصیت قهرمان در درام کلاسیک و حماسه
3. بررسی شخصیت قهرمان در حماسه گیل گمش
4. بررسی شخصیت قهرمان در افسانه های تباى
5. تبیین اهمیت خدایان در رقم زدن سرنوشت قهرمان در درام کلاسیک و حماسه با نگاهی به افسانه های تباى اثر سوفوکلس و حماسه گیل گمش

3-1- سوالات تحقیق

از آنجائیکه این تحقیق توصیفی - تحلیلی می باشد، فاقد فرضیه بوده و پرسش مطرح می کند.

1. شخصیت پردازی در درام کلاسیک و حماسه دارای چه جایگاهی است؟
2. شخصیت پردازی در افسانه های تباى و حماسه گیل گمش چگونه است؟
3. شخصیت پردازی در درام کلاسیک و حماسه چه تفاوتها و شباهتهایی است؟
4. اهمیت خدایان در سرنوشت قهرمانان افسانه تباى و حماسه گیل گمش چیست؟

1-4- روش تحقیق

در پژوهش پیش رو با مراجعه به کتابخانه های مختلف اعم از کتابخانه ملی ایران، دانشگاه و دانشکده های مرتبط و همچنین برای دسترسی به پایان نامه های بیشتر از سایتهای اینترنتی نظیر irandoc.ir و مقالات و پژوهش های موجود در مرکز مطالعات علمی جهاد دانشگاهی sid.ir و سایر منابع قابل دسترس، سعی بر این شد تا این تحقیق از بهترین کتب و پایان نامه ها و منابع موجود بهره مند گردد. لذا با عنایت به توصیفی - تحلیلی بودن این پژوهش، از تکنیک کتابخانه ای استفاده می شود.

فصل دوم

پیشینه تحقیق

2-1- بررسی پیشینه شخصیت پردازی در حماسه گیلگمش

2-1-1- بررسی و تطبیق دو شخصیت گیلگمش و اسکندر

جلال ستاری در کتاب خود تحت عنوان پژوهشی در اسطوره گیلگمش و افسانه اسکندر، شخصیت اسطوره ای گیلگمش و شخصیت افسانه ای اسکندر را بر اساس تحلیل و تفسیر اسطوره ای - تاریخی بررسی و تطبیق می نماید و اینچنین نتیجه گیری می کند که:

«مایه و ماده تاریخی در اسطوره گیلگمش، ناچیز است و تنها به این خبر محدود و منحصر می شود که شاهی به همین نام در ارخ (اروک) به تخت نشسته بود، اما داستانش از آغاز تا پایان، حماسه یا درست تر بگویم اسطوره مرد نیمه خدایی است که سپنجی بودن زندگی را در این «دیولاخ» بر نمی تابد و می کوشد تا به پایگاه خدایان جاوید ارتقاء یابد و با این حسرت و دلتنگی، سرنوشت دردناک بشر فزونی خواه و سرکش و ناآرام و بی شکیب را رقم می زند.

قصه اسکندر اما حدیثی التقاطی و هفت جوش و چل تکه است که هر جزئی از جایی فراهم آمده و با هم به درستی جوش نخورده اند و بنابراین یکپارچه نیست. طبیعاً به سبب این رنگارنگی، قصه از اندام بیرون می افتد.

با اینهمه میان حماسه گیلگمش و افسانه اسکندر، بیمگان مشابهت های معنی داری هست که شرح و تفسیرشان، موضوع سخنمان در این دفتر است.

مادر گیلگمش ایزد بانوست و دو پاره از سه پاره وجود فرزندش به فرمان خدای بزرگ انلیل، گوهر و سرشت خدایی دارد و بنابراین فطرتاً نیمه خداست و تا حدی، همسرشت خدایان. اسکندر نیز به سبب کارهای شگرف و جهان جویی هایش، ابر انسان پنداشته شده است، اما خود دعوی می کند که پسر ژوپیتراست و یا چاپلوسان در گوشش می خوانند که همتای خدایان است.

گیلگمش و اسکندر دوالقرنین که هر دو طلب بیقرار جاودانگی اند، قهرمانان خورشیدی اند (اما نارواکام) و نشان از درخشنده خورشید گیتی نورد دارند و نوریاب اند و ازین ظلمت آباد پر گفت و گوی، به جایی سفر می کنند که «خورشید آهیخت رخشنده تیغ» ... گیلگمش شیرگیر است که جانوری خورشیدی است، اسکندر نیز «شیرواژن» و «خسرو شیرفش» است.

هر دو گیتی نورد و شهرگیر و جهانجوی اند، بسان آفتاب عالم تاب. گیلگمش، پی سپر خورشید در گردشش از مشرق تا مغرب است و اسکندر از دریای مغرب و از ظلمات

بیرون می آید و به کناره مشرق آفتاب می رود و به شاه زنگیان می گوید: من به سوی مشرق آفتاب می روم و از جانب مغرب می آیم و آنگاه عزم ظلمات دارد خاطر نشان می سازد که به ظلمات خواهم رفتن و بدان جا خواهم رفتن که آفتاب فرو می رود، ان شالله تا آن را ببینم.

از نشانه های گویا و زباندار قهرمان خورشیدی جویای گوهر زندگانی جاوید، دریا بریدن یا گذر کردن بر دریا، یعنی چون خورشید مغرب فرو شدن در دریای مادری و دمیدن از آن هر بامدادان پگاه است. این غوطه وری در ژرفای ظلمانی دریا، مرگی نمادی است که همواره نوزایی و رستاخیزی در پی دارد، اگر قهرمان در ژرفای تیره و تار دریا در ستیز و آویز با جانوری مهیب پیروز شود و جان به سلامت برد. در اسطوره گیلگمش این ظفرمندی پهلوان دریادل را گذارده پیروزمندانه اش از آبهای مرگزا تمثیل می کند. در قصه اسکندر بارها فرود آمدن اسکندر در کرانه دریای پهناور و قصدش برای گذاره کردن از آب، به گونه ای مختلف روایت شده است، اما غالباً بخت با اسکندر یار و همراه نیست و وی خطر نمی کند تا به هیولا در آویزد و از آب بگذرد ... خوف و خطر گذاره کردن نمی هراسد و اسطوره، عبورش از آب های مرگزا را در زورقی به ناخدایی زورق بان نیای باستانی، به سادگی روایت می کند. اما در قصه اسکندر، «شاه شهرگیر» بارها به کرانه دریایی ژرف می رسد و با دلی پر بیم، راه کج می کند و استواری و پایمردی گیلگمش، بیگمان شرط توفیق نسبی اش در کاری سترگ است، اما دو دلی اسکندر زمینه ساز ناکامی اش در پایان راه است. با اینهمه هیچ یک به مراد دل نمی رسد. گیلگمش در آزمونی بزرگ که همانا غلبه بر بیخوابی است، شکست می خورد و طرفه آنکه در روایت طرسوسی، اسکندر نیز چون به زمین چشمه آب زندگی می رود و از همراهان دور می افتد و چشمه زندگی را می یابد و چون آگاه می شود که خضر و الیاس، آب حیات خورده اند، هفت شبانه روز، به جستجو می پردازد، اما رنجش بیهوده است.»

(ستاری 1380: صص 166-170)

«داستان شگفت انگیز گیلگمش، اسطوره است و اسطوره می ماند. اما حدیث اسکندر و سفر پر ماجرایش در طلب آب حیات، با شاخ و برگهایی که به آن افزوده اند، روالی قصه گون می یابد و به قصه تبدیل می شود. گیلگمش پهلوان نستوه افسانه ای، از بی عدالتی خدایان رنجور و دردمند است و در نمی یابد چرا انسان، حتی انسانی نیمه خدا، نمی تواند و نباید چون خدایان جاودانه بزید و با همین درد و دلتنگی، ناگزیر به مرگ تن در می دهد.

از فرجام چاره ناپذیر آدمی ناخشنود است، اما سرآشتی ندارد و برای تسکین و تشقی آلامش، به جهان مابعدالطبیعی پناه نمی برد و بنابراین می توان گفت که بی پستی و زندهار است و سرنوشت پوچ بشر را در دنیایی بی روزنه امید، رقم می زند. اسکندر که قصه اش بی بهره از صلابت و بساطت اسطوره محروم می ماند، اما با تسلیم و رضا مرگ را می پذیرد.

اسکندر در اسکندرنامه ها، مرد ایمان است و گیلگمش در اسطوره، خدایان را دادورز و نیکخواه آدمی زادگان نمی داند. اسکندر قصه ها، شاهی پارسا و خداترس است و سرانجام عارفی وارسته و رستگار می شود. گیلگمش به خدایان بدگمان است و از آن واهمه دارد و گرچه خودکامه و زود خشم است، با اینهمه رعایایش را از یاد نمی برد و بر بینوایی و عجزشان چنانکه به ضعف و ناتوانی خویش، دل می سوزاند و رحمت می آورد و از اینروست که می خواهد گیاه بیمرگی را با آنان قسمت کند. اسکندر قصه ها هیچگاه از اندیشه ذلت و مسکنت سپاهیان غمین نمی شود و از جهان گشایی و دیدن شگفتیهای جهان و حرص و آز مال اندوزی، سیرایی ندارد. گیلگمش اما از درد و اندوه مرگ یار غارش، هرگز آرام نمی گیرد و فقدان همین دوست یگانه و بی همتا است که او را به جستجوی اکسیر بیمرگی، می کشاند. گیلگمش، اسطوره و اسکندر قصه، به دو دنیا و افق فکری و معنوی مختلف تعلق دارند. گیلگمش، سلف هرکول و پرومته است و اسکندر، همراه و همسفر نارواکام خضر.» (همان: صص 194-193)

2-1-2- تطبیق دو شخصیت گیلگمش و مینوس

یانیک بلان در فصل پایانی (فصل دهم) کتاب خود با عنوان پژوهشی در ناگزیری مرگ گیلگمش، دو شخصیت حماسی - اسطوره ای گیلگمش و مینوس را بر اساس تفسیر و تحلیل حماسی بررسی و تحلیل می نماید. بعلاوه او با بهره گیری از تفکرات رنه ژیران در باب خشونت و قداست و در نظر داشتن دیدگاه تمثیلی و راز آمیز مرگ (شهادت) قهرمان، اساس دیگری برای تطبیق و بررسی اش قرار می دهد.

«تهوّر و شهامت گیلگمش در اینست که ننگ همه خون ریزی ها و شرّ و خباثت رایج در سرزمین را به گردن گرفت تا آن ننگ از دامان او روک پاک شود و خود به میل یا اکراه، سرانجام، همان کسی شد که می باید قربان شود و کناهان را کفارت کند و همزمان خدا گردد.»

گیلگمش اینچنین به سر و رازی پی می برد که اوتناپیشتم بر وی فاش نکرده بود: و آن اینکه خدا کسی است که برای همه می میرد.

گیلگمش این کنش قدسی را تا آنجا که نیرو داشت پس راند تا آنکه دوران زوال فرا رسید، یعنی: نشانه های نخستین موهای سپید، کاهش خواهان آمیزش جنسی یا حتی پایان معین و معلوم «قسمت محتوم» وی. در بسیاری از دودمان های شاهی ابتدایی، اینها نشانه هایی برای کشتن شاه است پیش از آنکه انحطاط و زوالش دامنگیر سرزمین شود. بیشتر شاهان دست به خودکشی می زدند یا به میل و رغبت می پذیرفتند که اعدامشان کنند. چند تنی سر به شورش بر می داشتند و بحرانی در کار قربان کردن پدید می آوردند و موجب رجعت به خشونت بی بند بار و لگام گسیخته می شدند که تنها راه پایان یافتنش، انتخاب طبیعی بزغزایل دیگری مثله کردنش بود، البته مگر آن که با قتل مقدس سرکش و نافرمان، وی به اطاعت از وظیفه و رسالت مقدسش گردن نهد. بنابراین هدف از توطئه «برای نجات کشور»، کوشش در اثبات این معنی است که قربان کردن و مثله کردن خود جوش به طرزغریبی، یکی است.

این عناوین و القاب داور و شاه دوزخ، بیدرنگ یادآور دو همتای گیلگمش است که هر دو شاه بودند و به دست توطئه گرانی کشته شدند و سپس شرف و شأن و حیثیت نوینی یافتند.

ازیریس^۱ شاه مصر و خیرخواه نوع بشر، به دست برادرش شیث^۲ رشک ور و کینه جو، به یارمندی هفتاد دو همدست، به قتل رسید. اما با وجود آن که چهارده پاره شده بود، در عالم ماوراء رستاخیز کرد و به القاب خدای جهان زیرین، خدای جاودانگی و خدای مردگان شهرت یافت. ازیریس اعترافات مردگان را می شنود و پس از سنجش مکونات قلبشان با ترازوی عدالت، کیفر و پاداش را مقرر می دارد.

شبهات آشکارتر، همانندی گیلگمش با مینوس^۳ شاه است که عصای زرین سلطنت در دست، میان دو برادرش آک^۴ و رهادامانت^۵ که تنها دو چوبدستی ساده دارند، بر تخت سلطنت جلوس کرده است. آیا آنان نیز پس از نزول به دوزخ برای جستجوی «مکو»ی شان، در اسارت دوزخ ماندند؟

۱ - Osiris

۲ - Seth

۳ - Minos

۴ - Eague

۵ - Rhadamante